



مدیرکل فرآورده‌های طبیعی، سسنی، مکمل و شیر خشک سازمان غذا و دارو از اجرای یک اقدام داوطلبانه و پیشگیرانه در خصوص برخی ساخت‌های شیر خشک وارداتی و هم‌زمان از تسهیل فرآیند دریافت شیر خشک رژیمی خبر داد. شهرام شعبی اعلام کرد: «در راستای صیانت از سلامت مصرف‌کنندگان و باهدف شفاف‌سازی، شرکت تسهله ایران با هماهنگی کامل سازمان غذا و دارو، اقدام به خروج محدود برخی سری ساخت‌های مشخص شیر خشک نان اچ‌اچ‌یک و آلفامینو از چرخه عرضه کرده است. این اقدام ماهیت کاملاً پیشگیرانه داشته و پس از شناسایی، عرضه و فروش این سری ساخت‌ها بلافاصله متوقف شد. او ادامه داد: «اسایر محصولات موجود در بازار از نظر ایمنی و کیفیت در وضعیت مطلوب قرار دارند و مصرف آن‌ها بدون نگرانی امکان‌پذیر است. فرآیند جمع‌آوری سری ساخت‌های مشمول این اقدام نیز مطابق ضوابط مصوب و تحت نظارت دقیق مراجع ذی‌ربط در حال انجام است.»



معاون بهداشت وزارت بهداشت با اعلام کاهش قابل توجه موارد بروز آنفلوآنزا در کشور، گفته است که اگرچه روند بیماری نزلی شده و میزان موارد مثبت به حدود ۱۴ درصد رسیده، اما شرایط همچنان بالاتر از سطح هشدار است و رعایت نکات بهداشتی به‌ویژه در فصل سرما ضروری است. به گزارش ایسنا، علیرضا ربیسی درباره آخرین وضعیت آنفلوآنزا در کشور گفت: «سیر نزلی شیوع و بروز آنفلوآنزا در کشور را داریم. افت خوب بیماری را تجربه می‌کنیم؛ به نحوی که از ۳۴ درصد موارد مثبت آنفلوآنزا به حدود ۱۴ درصد رسیده‌ایم. اگرچه سیر نزلی تجربه می‌کنیم اما باید بدانیم شرایط همچنان از سطح هشدار بالاتر است.» او با بیان اینکه وضعیت آنفلوآنزا در تمام کشور یکسان نیست، گفت: «شرایط استان‌هایی که با موج سرما مواجه هستند، متفاوت است. هنگامی که هوا سرد می‌شود، انسان‌ها در فضای سرپوشه قرار می‌گیرند و در چنین شرایطی، میزان شیوع و بروز بیماری‌های تنفسی بالا می‌رود. براساس این شرایط، از تمام مردم می‌خواهم که نکات بهداشتی را رعایت کنند.»

ضرب و فشار قرار گیرند، با فرونشست طبقاتی و شکل گیری طبقه عمودی، چند اتفاق دیگر هم می افتد. از جمله ما با نوعی بی قراری ادواری در طبقه عمودی مواجه می شویم و علائمش در جامعه منتشر می شود. اگر دقت کنید ایران آخرین جنبش اجتماعی خود را در سال ۱۳۸۸ تجربه کرد. آن سال معترضان اهداف و خواسته مشخصی داشتند و مخاطبان آن نیز مشخص بود. یعنی می خواستند اعتراض شان را به نحوه برگزاری انتخابات ریاست جمهوری اعلام کنند. بعد از آن دور، ما تجربه سال های ۱۳۹۶، ۱۳۹۸، ۱۴۰۱ و ۱۴۰۴ را داریم. این اعتراضات به شکل منحنی سینوسی اوج می گیرند و فرو می نشینند. با این حال هر وقت اوج می یابند زبان دیگری و با چهره دیگری بروز می کنند. یعنی زبان متفاوتی می گیرند، شاخص شان تغییر می یابد و... مثلاً معترضان سال ۱۳۹۶، زبانیان صندوق های اعتباری اند، در سال ۱۳۹۸ معترضان به افزایش حامل های انرژی اعتراض داشتند، در سال ۱۴۰۱ به خشونت و مرگ یکی از زنان معترض شدند و امسال نیز کسبه در اعتراض به نوسانات ارزی، اعتراض شان را علنی کرده اند. یعنی از سال ۱۳۹۶ به این سوداها بی قراری ها به صورت آکاردیونی باز و بسته می شود. جالب اینکه هر فعه نیز این آکاردیون با بار و بسته شدن، نت جدیدی خلق می کند. یعنی آن صدای بلند و چهره خمیگنی که فریاد می کشد، همان صدای و همان چهره قبلی نیست. ویژگی دیگر طبقه عمودی و شاگردان آن این است که خواسته معینی ندارند و کل قاعده بازی را زیر سوال می برند و می خواهند عوض شود. موضوع این است که معترضان نمی دانند کدام قاعده را باید عوض کنند. این فشار این است که قاعده گذار، قاعده ها را بد تعیین می کند و اصلاً بلد نیست قاعده گذاری کند و صلاحیت این کار را ندارد. به عبارات دیگر اعتراض آنها به نوعی به کل سیستم است. این در حالی است که جنبش های اجتماعی چنین نیستند. همین ویژگی ها است که این اعتراض ها را خطرناک می کند. اساساً طبقه عمودی را طبقه خطرناک نام نهاده اند و یکی دیگر از دلایل خطرناک بودنش، امکان تسری گری آن است. مثل یک آسانسور در ساختمانی ده طبقه که معلوم نیست در توقف بعدی اش در کدام طبقه خواهد ایستاد، اما هر بخشی از این طبقه عمودی که به دلیل یک رویداد، سیاست نادرست یا اتفاقی تحریک شود، بخش های دیگری از این طبقه عمودی هم به جنبش در می آید. ممکن است قبلاً این افراد نااهم طبقه بودند، اما الان به دلیل فرونشست کردن، همه در این طبقه گرفتار شده اند و حالا بخشی از این طبقه که تکان می خورد، سایر بخش های این طبقه هم به جنبش می افتد. بی قراری افرادی که عضو این طبقه اند، می تواند بسیار وسیع و سری باشد، در صورتی که جنبش های طبقاتی مسری نیستند. و سه وجه خطرناک بودن این طبقه عمودی این است که آنها مرگ و جو و مرگ خواه هستند و بیش از هر کسی دیگر، خودورنگرند. به این معنا که وقتی از آن منزلت و دسترسی های طبقاتی محروم شدند، کارهایی می کنند که پیش از دیگران، به خودشان صدمه می زند. اما چه استعاره ای این خودورنگری را توضیح می دهد؟ جنبش های سال ۹۸ و ۱۴۰۱ را دیگالیزه شدند و بین رفتند، اما چرا را دیگالیزه می شوند و از بین می روند؟ چون نمی توانند خواسته معینی را بیان کنند و به همه چیز به عنوان هدف تغییر حمله می کنند. این طبقه را همه چیز نااهم می بیند. این باعث می شود همزبان هم کش آنها را نااهم کرده شود. در این شرایط هزینه همراهی با این نااهمی بالا می رود و بخش مهمی از کسانی که مهندسان، کدپس همراه نمی شوند. از سوی دیگر حکومت دلیل کافی برای برخورد دارد: چون گلجورگی از این ویرانی و خسارت تبدیل به خواست عمومی می شود و حکومت به نمایندگی از جامعه شروع می کند به برخورد کردن این بی قراری ها. از این روند می توان دو نتیجه گرفت: نتیجه اول این است که اگر آناتومی این بی قراری طبقه عمودی را اشتباه درک کنیم، ممکن است تصور کنیم درست ترین راه مواجهه با این پدیده این است که با فاصله دستور دهیم با نمایندگان معترضان صحبت کنیم. اگر این شرایط یک جنبش اجتماعی بود، نماینده هم داشت، حتی اگر ناجنبش هم بود می توانستیم در طبقه متوسط نماینده ای پیدا کرد اما حالا نمی توان برای آن نماینده ای یافت. نتیجه دوم این است که تصور می کنیم با اقدامی مانند تخصیص کارلبرگ، می توان از آلام آنها کاست و شاید بی قراری آنها تخفیف پیدا کند. درست است که مسئله معیشتی برای بخشی از این بی قراران مسئله ای جدی است، اما مسئله اصلی آنها منزلتی است. اتفاقاً اگر به کسی که در در منزلتی دارد، امتیاز معیشتی دهید، ممکن است احساس درد بیشتری پیدا کند. مدیریت این شرایط به این برمی گردد که این بی قراری را با چه الگویی درک می کنیم؟ اگر این الگو نادرست باشد ممکن است مثل نفتی روی آتش عمل کند. به نظر می رسد ما دو جریان داریم که امیدواریم در نقطه ای به تعادل برسند که این بی قراری تشدید نشود. جریان اول که در جامعه جاری و بسیار متفکر است، نگاهی به بیرون دارد و فکر می کند تحولات بین المللی و منطقه ای و امنیتی و نظامی و ژئوپلیتیک به شکل قهر خودره است که نارضایتی داخلی می تواند زمینه مستعدی فراهم کند که فشارهای بیرون شامل تحریم و محدود نظامی و تهدید به علاوه بی قراری های داخلی، منتهی به تغییر نظام سیاسی شود. این تحلیل بیرون مرکز است و مرکز نقل آن به بیرون از اراده سیاست گذاری ملی در ایران اشاره می کند؛ بنابراین چه بسا به این بی قراری ها خوش آمد می گویند. هر دیگری، مرکز تحلیل خود را به داخل دامنه سیاست گذاری و اراده ملی قرار داده است که طبق تحلیل آنها مجموعه ای از فشارهای بیرون و کژکاری های نهادی و سیاسی وجود دارد که با هم نوعی محاصره و تهدید و تحریم ایجاد کرده اند و جامعه را به بی قراری کشانده اند. اما در این میان، عاملیت تعیین کننده ای به بخشی از جامعه و حکومت در داخل ایران می دهند که نمی خواهند یکپارچگی ارضی کشور به هم بریزد و به مداحات بیگانه خوشبین نیستند. تحلیلگران گروه دوم معتقدند که سیاست روزان می گاه می تواند هم عامل خارجی و هم این بی قراری داخلی را به نفع بقا و ثبات ایران مهار کنند؛ یعنی همچنان برای بخشی از جامعه و حکومت ایران عاملیت قائلند. به عنوان جمع بندی پیشنهاد من این است که این بی قراری ها به عنوان بی قراری های ناشی از احساس بی منزلتی و تجاوزه به کرامت انسانی تلقی شود و به این ترتیب برای مواجهه با این بی قراری ها، سیاست هایی اتخاذ شود که محور آن بازگرداندن کرامت و منزلت باشد. این مستلزم به رسمیت شناختن تکتی است که در این اعتراضات وجود دارد و گوشودن زمینه سیاسی برای بازنمایی و نمایندگی این صداهای متفکر است. نکته دیگر این است که سه گسل هم افزا در حال نزدیک شدن به هم هستند؛ گسل اول جامعه و حکومت است، گسل دوم امنیت بین المللی و منطقه ای ایران است، یعنی همان جایی که به وسیله اسرائیل و آمریکا در حال تشدید است و گسل سوم نیز بازگرداری وجه عمومی دولت است. اگر این رویکرد که تحلیل درون مرکز دارد و عاملیت را به بخشی از حکومت و جامعه منسوب می کند جدی بگیریم، می توانیم صورتی را تصور کنیم که اولاً زبان به ضرب حلقه یکپارچگی ایران است و اقدامی سریع ریاد صورت گیرد. دوم اینکه از همین مسیرهای رایج به حال امداد می رهیم، به نتایجی فراتر از آن دست نیست پذیر؛ در نتیجه ناچاریم به سرعت آماده روی گردانی و افق گشایی های باشیم که نیازمند شجاعت و مسئولیت پذیری عالی ترین سیاستگذاران کشور است.

این یادداشت در روز شانزدهم دی ماه ۱۴۰۴ نوشته شده است.

اما پیش خودش احساس بدبختی، بیچارگی، متعجب و ناسازگار جایگاهی می‌کند. مثلاً داشته در الهیه زندگی می‌کرده، خواهر، برادر، مادر و پدرش هم از سال‌ها قبل آنجا بوده‌اند بعد ناچار شده بایسن ونک جایی را بخرند؛ خب او همچنان وضعیتش از کسی که پایین انقلاب است بهتر است ولی پیش خودش و طبقه ارتباطاتی که در آن زندگی می‌کرده احساس مقارت می‌کند و ناراضی است. ناراضیاتی او شبیه کسی است که منطقه ۱۶ زندگی می‌کرده و حالا مثلاً ناچار شده بروم منطقه ۱۸، یا تهران زندگی می‌کرده و حالا مجبور شده برود در پرنز زندگی کند یا تاجر بوده، چنددهه مغازه تجاری داشته و حالا ناچار است بروم جایی را اجاره کند. این افراد وضعیت شطری است که نزد خودشان احساس می‌کنند، این جایگاه سزاوارشان نیست و خودشان را مقصر این افت طبقاتی نمی‌دانند، به‌ویژه در کشور ما که دولت، قدر قدرت است، تصمیمات بزرگ می‌گیرد و عوارض تصمیماتش، همه‌اثرات می‌کند. ممکن است ما در تحلیل دقیق حکومت در ایران به این برسیم که اتفاقا قبل و بعد از انقلاب، چندان قوی نبوده و نیست؛ ولی این تصور را ایجاد کرده که قدر قدرت است و خب این نیروی قدر قدرت فقط که روز خوشی ندارد، روز ناخوشی هم دارد و در موقعیت‌هایی همه او را مقصر می‌دانند، بنابراین چه اتفاقی می‌افتد؟ در تحلیل‌ها هفت ویژگی برای طبقات اجتماعی برمی‌شمارند که این طبقات یکی پس از دیگری می‌آیند تا اینکه بالاخره آن پایین، چیزی شکل می‌گیرد؛ از افرادی که دیگر در هیچ طبقه‌ای نمی‌گنجد؛ افتخار بدون عاملیت، شخصیت بیگانه و بی‌کشش است که نمی‌تواند اراده‌اش را تبدیل به کنش کند و فروتر از طبقه‌اش

قبلاً در تحلیل‌های طبقاتی ویرگی‌های مشترک اعضای هر طبقه را می‌توانستیم برشماریم اما حالا که طبقه عمودی را تعریف می‌کنیم، ناراضیاتی از حکومت، ویرگی اصلی آن است. همه آنها ناراضی‌اند؛ حالا این ناراضیاتی از طبقه یک، به دو تنزل پیدا کرده باشد یا از دو به چهار، فرقی نمی‌کند؛ آنها به‌طور نسبی احساس بدبختی می‌کنند و این در همه آنها مشترک است. من در سال ۱۳۹۶ و بعد از اعتراض‌های آن سال هم نوشتیم که اینجا باید مفهوم بریکاریات را بررسی کرد که معنی بی‌ثبات کار یا ناشهرند بی‌قراری در جامعه‌شناسی و اقتصاد شناخته می‌شود که به نوعی طبقه اجتماعی گفته می‌شود که از افراد بی‌ثبات و ناپایدار از نظر وضعیت شغلی و معیشتی تشکیل شده است؛ آنها اعضای طبقه عمودی‌اند که همه‌شان در وضعیت تعلیق، بی‌چارگی و بی‌قراری قرار دارند، مثل کسی که پایش روی ماله است و هر لحظه احساس می‌کند این ماله فرو می‌رود و نمی‌تواند به جایگاه‌اش مطمئن باشد. بنابراین روح‌ورزان چنین کسی تغییر نکرده است. آنچه تغییر کرده محاسبات مادی است که تازه این تغییر هم به جبر بوده است. او هر روز با انتظارات و توقعات مختلف از زندگی بیدار می‌شود ولی با فاصله با واقعیت‌هایی مواجه می‌شود که نمی‌تواند آنها را برآورده کند؛ یعنی به ناچار دائماً خودش و نیازهایش را سرکوب می‌کند. بنابراین احساس درد دمی و مزمن خفارت و بی‌منزلی و ناب‌خورداری را با خود حمل می‌کند. این ویرگی مشترک بین این افراد است. ویرگی دوم این است که این افراد نمی‌توانند «امومنت» را اندازی کنند. جنبش‌های اجتماعی خواسته معین دارند. به عبارتی از یک مسئله معین ناراضی‌اند و خواسته‌اصلی نیز اصلاح همان مسئله معین است: مثلاً می‌گویند شهرداری یا سازمان آب و فاضلاب و... فلان کار را نباید انجام دهد و پهمان کار را باید انجام دهد. یعنی هم خواسته‌شان مشخص است و هم جنبش اعتراض‌شان معلوم است. از طرفی دیگر جنبش‌های اجتماعی به‌طور معمول، وحدت و یکپارچگی و انسجام و همگرایی بینشی و ایدئولوژیک و جهان‌بینانه دارند که اعضایشان با همین‌ها به یکدیگر پیوند می‌یابند. جنبش‌های اجتماعی در جوامع دموکراتیک شکل می‌گیرند و نیازمند حداقلی از امنیت و ثبات هستند اما زمانی که تشکیل جنبش اجتماعی برای گروه‌ها و اقشار مختلف در جوامع غیردموکراتیک ناممکن باشد، جای خود را به ناجنبش می‌دهد که اولین بار آصف‌بیات این اصطلاح را رواج داد. ناجنبش‌ها اثراتی نامحسوس دارند و تبدیل به بخشی از زندگی روزمره ناراضیان می‌شود. در واقع چون تشکیل جنبش اجتماعی ناممکن شده، ناراضیان تغییر مورد نظر خود را از طریق می‌کنند. زنان در ایران و جوانان در جوامع غرب در دوره‌هایی چنین کاری انجام دادند. حال اگر ناجنبش‌هایی زیر

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

جامعه ما به دو معنای قرار شده است: یکی به معنای نازاری بر اثر احساس قدر منزلت و کرامت انسانی و دوم به معنای از دست رفتن افراد از اجتماعی. تنه‌ها به بازگشت به ثبات احصای این دو قرار مبتنی بر منزلت و قرارداد اجتماعی است. در جامعه‌شناسی مفهوم طبقه، یک استعاره است که می‌توان با استفاده از آن، قشر بندی جامعه را توضیح داد و به روایت‌های مختلفی از این تحلیل طبقاتی دست پیدا کرد. من معتقدم این استعاره کمی برای فهم وضعیت ما نارساست، مگر اینکه کمی مبتکرانه با خلاقانه آن را تغییر دهیم تا شاید کمی قدرت تبیین گر پیدا کند. علاوه بر آن، سه مفهوم دیگر وجود دارد که به ما کمک می‌کند آن استعاره طبقاتی قشر بندی اجتماعی را قابل ترمیم بدانیم: مفهوم اول «جنش‌های اجتماعی»، مفهوم دوم «انجمن‌های اجتماعی» و مفهوم سوم «بی‌قراری» است که علاوه بر اشتراکاتی با دو مفهوم قبلی، تفاوت‌های زیادی هم با آنها دارد. جامعه ایران به‌غیر از دوره‌هایی در دوران آقای خاتمی و روحانی، بیش از پنج دهه است که با نابیناش بودن دو قشری روبرو است. در کنار آن این جامعه با عوارض تحریم‌های بسیار شدید هم مواجه است که از سال ۲۰۱۷ به بعد آغاز شد و در این شرایط آثار تحریمی و تورمی به‌هم‌ضمیمه می‌شوند. در کنار آن، جامعه زیر تهدید از بیرون و محاصره از درون قرار می‌گیرد، به هم‌همه این ویژگی‌ها باید این مورد را هم اضافه کنیم که جامعه ایرانی از نظر تغییر نسبت جمعیت شهری و روستایی، گروگتی ژرف آشوبی را در زمینه دسترسی به اطلاعات، افکار و داده بصورت تغییر شکل و بافتار فوق العاده انقلابی پشت سر گذاشته است؛ به‌خصوص به‌دلیل گسترش اینترنت و افزایش ضرب فرآگبری آن که به‌دو دهه اخیر مربوط می‌شود. به هم‌همه این موارد باید تعداد خودروها و توان جابه‌جایی را اضافه کرد که امکان مشاهده و آفرانگیر کرده است. واقعیت این است که حواشی شهرهای بزرگ و مناطق مهمی از شهرهایی از جمله تهران، بدون حضور مسافران دائمی - یعنی کارکنان ثابت المسفر- اداره نمی‌شود. ضمن اینکه اقتصاد مسفر از جمله رشد ضعیف تاسیسی‌های اینترنتی، به پدیده مهمی تبدیل شده و محله‌های مهمی از حواشی جنوبی ترین نقاط شهر به پارکینگ‌های بزرگ کارکنان این تاسیسی‌ها تبدیل شده‌اند، که در این شهر دانما به‌عنوان یک مشاهده گر فعال تبدیل شده‌اند؛ بنابراین شکل جدیدی از مناسبات و لایه‌های تازه‌ای از نگاه اجتماعی با مبادله مفهوم شکل گرفته است. اگر همه این موارد کنار هم قرار دهیم، مفهوم مارکسی از طبقه بسیار بحرانی می‌شود و به‌سختی در این زمینه قابل استفاده است. در کنار همه این اتفاقات، موضوع دیگری هم رخ داده که مانند یک بمب روی نظم طبقاتی ما فرود آمده و آن تئوری‌های الگوهای تبیینی، مبتنی بر طبقه را از بین برده است: من حاصل این فرآیند را «طبقه عمودی» می‌نامم. طبقه‌ای را در نظر بگیرد که سایر طبقات را می‌برد؛ مثل چاقو که یک یک را می‌برد. بنابراین طبقه‌ای شکل می‌گیرد که در آن از همه طبقات سابق مثل فرودست، میانی و فرادست در آن عضویت دارند. طبقه عمودی چطور شکل گرفته است؟ غیر از شبکه‌های اینترنتی و... اتفاق بزرگی افتاده که باعث شده طبقه عمودی شکل بگیرد در دهه نهمی کوتاه، بخشی از هر طبقه به طبقات زیرین تکریم کرده است. نسبت‌های این اعضای یک طبقه ظرف یکی، دو، سه سال، دیگر آن مناسبات اقتصادی، انتظارات، توقعات، شبکه‌های ارتباطی و... که قبلاً به آن خو گرفته بودند، کار نمی‌کند، بنابراین به چند طبقه پایین‌تر منتقل می‌شوند، آن وقت اعضای طبقات پایین‌تر هم دیگر در طبقه نایب‌استانده‌اند، بلکه به طبقه دیگری رفته‌اند. اینجا یک جور فرونشست طبقاتی اتفاق افتاده است و این فرونشست فقط به‌دلیل اقتصادی نیست؛ به همه دلایل فرهنگی، اطلاعاتی، اقتصادی، اجتماعی و امکان‌پذیر شدن تحرک اجتماعی است؛ اینها را می‌توان با آمارهای استاتار تاج‌ها مثل اسب هم بررسی کرد. این شکل‌گیری طبقه عمودی اتفاقات مهمی را همراه خودش رقم می‌زند؛ یکی این است که اعضای این طبقه، مثلاً تمدن را بالاترین طبقه مردم ایران، به یکی، دو طبقه پایین‌تر ریزش کرده‌اند، همچنان نسبت به طبقه پایین‌تر مرفه است

[illegible]